



ونوس جلالوندی

منتقد

اخبار کتاب

درباره کتاب شعر «بی پوستی» از فرزانه کارگرزاده **انسان هر کلام**

مدتی است کتاب شعر «بی پوستی» از فرزانه کارگرزاده» در «نشر نصیرا» منتشر شده است. این مجموعه شعر با ویژگی‌هایی مطلوب، سبب شد که یادداشتی در مورد اثر بنویسم. بی‌پوستی مجموعه اشعاری‌ست اغلب کوتاه و موجز و عاری از خشو که با توسل به ایماژپردازی‌هایی که شاعر در ذهن مخاطب کلید می‌زند او را با خود به سیر در اندیشه و دغدغه‌اش از زیست و هستی همراه می‌کند. نکته قابل توجه اینکه شعرها مدام از نام کتاب «بی پوستی» وام گرفته و موقعیتی درونی‌تر از غشای خارجی خود، بی‌حائل و حجاب، روح و بطن کلام را با مخاطب به اشتراک می‌گذارند و از طرفی این بی‌پوستی و به‌گوش‌ت‌خون رسیدن، آشنایی‌زدایی از عناصر زاینده خود کرده و با و پرتی‌ر و چیدمانی خاص شاعر در شعرها مواجه می‌شویم. نخست شعر «بی‌پوستی» (ص ۱۷) که نام این مجموعه نیز هست می‌پردازیم: پوست می‌گیرم/از انسان هر کلام/گوشت حرف اول و آخر باشد/و خون راه به حق خواهی خود ببرد. در شعر بی‌پوستی، روی اعلام می‌کند که درون کلام را که چیزی جز انسانیت انسان نیست، آشکار می‌کند. با کنار زدن پوست، ضمن بدن‌مند کردن کلام، درون و جان، حرف اول و آخر می‌شود و خون که مایه جان است برای آرامانی که حق خواهی‌ست، جاری می‌شود. می‌توان گفت این شعر کلام را مجاز از انسان و بیان آن را استعاره از حق خواهی و کشته شدن در راه حق قرار می‌دهد.

از فراز دیگری که اشعار را می‌خوانیم، تقریباً در تمام شعرها شاهد خاص‌ها و عناصر شعر ناب در بستر متن جریان دارد؛ برای مثال در شعر میوه (ص ۲۱): سیر نمی‌شوم از روز/ که شب/ رسیده‌ترین میوهی نوست. در این شعر موجز و عاری از خشو با تقطیع، پارادوکسی ایجاد شده که نماد تاریکی شب را با آغشته کردن به روز، نورانی و از آن خصلت تاریک‌گونش‌اش خارج کرده است. علاوه بر این تضاد بین این دو عنصر طبیعی را در هم شکسته و اتحادی نو به وجود آورده، همچنین عنصر آشنایی‌زدایی به موازات موجز‌گویی و پرهیز از خشو زبانی در تعریف شعر ناب نتجسته است. شعرهای «بی‌پوستی» در عین کوتاه و گزیده‌نویسی، بی‌مرز و جاری هستند و مخاطب حین خواندن هیچ حد و حصری حس نمی‌کند تا در دام یک گرفتگی معنایی یا نامنطوقی حیس شود؛ نکته مهمی که می‌توان عنوان کرد حضور خوی زبانه در بعضی از سطرهاست که بی‌پوست و عربان، زنانگی متن را خاطر نشان می‌کند. مثلاً در شعر «پاره شعر» (ص ۲۳) بیان به‌فضا و کلام شعر «فروغ» نزدیک شده و فرغانگی می‌کند، خصوصاً که از نظر وزنی هم این شباهت و هم‌گویی را حس می‌کنیم: اه/ آ/ پاره/ همان پاره شعر/ افتاده بر سنگ‌فرش خیابان/ که در رنگ رنگ پرنیانش آندوه مرا می‌سرد/ تکهای از بال برپا نه بود. همچنین می‌توان گفت شاعر بی‌پوستی تحت تاثیر شاعران مقدمه است و با کشف و استمداد وجودی دیگر از تجربه‌های این شاعران را بازگو می‌کند. به عنوان مثال در شعر حاشا (ص ۲۲) می‌خوانیم: حاشا/ نظر که نگاه نبود/ تو هم ندیده‌بین/ حاشا/ هر آنکه به دالان دل می‌رفت/ هم از آن‌دوان می‌رفت. که انعکاس شعر شاملو و گفت‌گو با آن در تو در تو می‌لحن سطرها خودنمایی می‌کند و البته که با مختصات ویژه ذهنی شاعر ترکیب و در سطر آخر با ابتکار تقطیع افقی به اجرا در متن نزدیک می‌شود. در نتیجه با حفظ فرم ادامه رفتن را در خود سطر نگی می‌دارد تا جریان شعر مخدوش نشود.

ادامه به شعر «به سیاق دست» (ص ۳۸) می‌رسیم: بنویس مرا/ به انتها/ تا کشیده شوم به سیاق دست/ تنها به دست تو خلم و آنتها به خط تو نستعلیق. شاعر با به کارگیری تکنیک‌های اجرایی شعر دیداری خواهد شد؛ ضمن اینکه آرایه‌های زبانی و به کارگیری ایهام در فرم این شعر نشانگر پرشخه و استمداد ویژه شاعر است. خالی از لطف نیست که گاهی به موازته‌ها و دقت‌های موسیقایی اشعار هم داشته باشیم برای مثال در شعر «پریش» (ص ۶۱) است: درخت: چگونه می‌گذری/ ابر: در باد/ درخت: روزی سایه انداختی بر درخت/ رفته از یاد/ چگونه می‌گذری از من/ ابر: هر چه بادا باد. در شعر پریش، گفت‌گویی میان درخت و ابر با تکنیک «انسان‌گونه‌نگاری» یا «شخصیت‌بخشی» شکل می‌گیرد. ضمن آنکه این گفت‌وگو را پیش می‌برد و رویکردی زبانی با استفاده جناس‌های لفظی میان یاد و باداها هم دارد و به معنای‌ها موهوب آکتفا نمی‌شود. غالب آن که خود این گفت‌وگو با پاسخ باداها بر تمام می‌شود انگار که ابر از فراز درخت در حال گذر است. مثال دیگر

شعر «روسیاهی» (ص ۶۳) است: شب از ستاره سپید نمی‌شود/ و پاک نخواهد شد/ هرگز/ این آسمان روسیاه/ حتی/ به دستمال ماه. در نگاه اول وقتی این شعر را می‌خوانیم با استعاره‌هایی مواجهیم که عناصر طبیعی را برای ادای مفهومی احیانا اجتماعی به خدمت گرفته و در مقیاسی بزرگ‌تر اثر گناه و آلودگی را نشان می‌دهد. در بعضی از اشعار بی‌پوستی، جان‌هایکو بیدار شده و لنت حضور زیستن در حال با مخاطب به اشتراک گذاشته می‌شود؛ برای لحظاتی کشف و شهود آن‌در را یک پیکر واحد تجربه می‌کنیم شاهد مثال شعر «۱» (ص ۷۳). اشاره‌ام به تو بود/ آرام گرفت بر انگشتم/ پهلوانی. فرزانه کارگرزاده با این کتاب از حضور شاعری آگاه از محتوای شعر مدرن و جریان‌های هنر آن دوره و هوشمند در بازآفرینی دستاوردهای شعر پس از نیمایخبر می‌دهد.

سنت: شب از ستاره سپید نمی‌شود/ و پاک نخواهد شد/ هرگز/ این آسمان روسیاه/ حتی/ به دستمال ماه. در نگاه اول وقتی این شعر را می‌خوانیم با استعاره‌هایی مواجهیم که عناصر طبیعی را برای ادای مفهومی احیانا اجتماعی به خدمت گرفته و در مقیاسی بزرگ‌تر اثر گناه و آلودگی را نشان می‌دهد. در بعضی از اشعار بی‌پوستی، جان‌هایکو بیدار شده و لنت حضور زیستن در حال با مخاطب به اشتراک گذاشته می‌شود؛ برای لحظاتی کشف و شهود آن‌در را یک پیکر واحد تجربه می‌کنیم شاهد مثال شعر «۱» (ص ۷۳). اشاره‌ام به تو بود/ آرام گرفت بر انگشتم/ پهلوانی. فرزانه کارگرزاده با این کتاب از حضور شاعری آگاه از محتوای شعر مدرن و جریان‌های هنر آن دوره و هوشمند در بازآفرینی دستاوردهای شعر پس از نیمایخبر می‌دهد.

یکشنبه

۱۴۰۲ . ۰۸ . ۲۸

۵۵ جمادی‌الاول ۱۴۴۵ / ۱۹ نوامبر ۲۰۲۳

سال پنجم شماره ۱۶۹۸

armanmeli.ir

بنفشه فریس آبادی به بهانه سالمرگ نویسنده شهیر فرانسوی:

مارسل پروست

نویسنده‌ای با حساسیت مفرط غرور و تامل

«در جست‌وجوی زمان از دست‌رفته» شاید از معدود آثار تاریخ ادبیات باشد که در آن

جنبه‌های مختلف زندگی، ادراک و روابط انسانی قابل مشاهده است

آرمان ملی – محمد صابری: هجدهم نوامبر، سالروز درگذشت مارسل پروست (۱۸۷۱-۱۹۲۲) نویسنده شهیر فرانسه و جهان است؛ کسی که بیشتر او را بارمان ۷ جلدی «در جست‌وجوی زمان از دست‌رفته» می‌شناسیم و در عین حال، مقالات قابل توجیهی نیز به قلم او انتشار یافته است. در ادامه بر آن شدیم تا در گفت‌وگو با بنفشه فریس آبادی، شاعر، نویسنده و مترجم زبان فرانسه، به ابعاد و اهمیت آثار این نویسنده در ادبیات جهان بپردازیم. او معتقد است: «پروست از آن دست نویسندگانی بود که واقعیت زیست انسان‌ها را در خاطرات‌شان می‌جست نه در اکنون‌شان؛ انسانی حساس و پیوسته‌بیمار که به نوشتن پناه می‌برد تا از شر ناخوش‌حوالی تن فرار کند.» مشروح این گفت‌وگورا در ادامه می‌خوانید.

لطفا در ابتدای این گفت‌وگو کمی از فعالیت‌های ادبی خود برای آن دسته از خوانندگان «آرمان‌ملی» که آشنایی کمتری با شما دارند، بگویید.

من فعالیت ادبی‌ام را در اواخر دهه ۷۰ و با شعر شروع کردم. ترجمه‌ام می‌شود گفت در اوایل دهه ۸۰ و با ترجمه اشعاران فرانسوی به فارسی و انتشار آنها در سایت‌های ادبی و مجلات و روزنامه‌های ادبی شروع کردم. اساساً ورود من به عرصه ادبیات از دریچه شعر فارسی و پس از آن ترجمه شعر از فرانسه به فارسی بوده است. مجموعه شعری از من با عنوان «چنددقیقه بعد از انتحار» از سوی نشر بوتیمار منتشر شد که متأسفانه پس از مدتی مجوز انتشارش از سوی وزارت ارشاد باطل شد، اما در حوزه ترجمه، به‌رغم محدودیت‌ها و ممیزی‌ها، شاید بشود گفت کمی خوش‌اقبال‌تر بوده‌ام. تا امروز هشت کتاب از ادبیات فرانسه به فارسی برگردانده‌ام که از میان آنها دو کتاب از سوی نشر ققنوس و باقی از سوی نشر چشمه منتشر شده‌است.

موضوع گفت‌وگو ما به بهانه صد و یکمین سالمرگ مارسل پروست، نویسنده نام‌آشنای ادبیات فرانسه و مروری بر سیر ادبی فرانسه در قرن نوزدهم و بیستم است. تعریف شما از مارسل پروست چیست و چرا؟

راستش نمی‌دانم اساساً چطور می‌شود تعریفی ارائه داد از یک نویسنده، مگر می‌شود یک جهان را با تمام جزئیات زمینی و ماورایی‌اش در یک جمله یا حتی چندجمله‌ای عبارت «تعریف» کرد؟ اما می‌توانم به آنچه در جهان ادبی پروست به عقیده من شاخص و مهم است اشاره کنم: پرداختن به خاطرات و گذشته و فراتر از حال. پروست از آن دست نویسندگانی بود که واقعیت زیست انسان‌ها را در خاطرات‌شان می‌جست نه در اکنون‌شان؛ انسانی حساس و پیوسته‌بیمار که به نوشتن پناه می‌برد تا از شر ناخوش‌حوالی تن فرار کند. جهان ادبی پروست به عقیده من اختلاط حساسیت مفرط است با غور و تأمل در گذشته.

ولادیمیر نایاکوف، نویسنده سرشناس روس چهار اثر ماندگار قرن بیستم را به این ترتیب معرفی می‌کند: «سمنخ» کافکا، «ولیس» جویس، «پترزبورگ» آندره بیه‌لی و «در جست‌وجوی زمان از دست‌رفته» از مارسل پروست. با توجه به جایگاه مهم نایاکوف و به استناد دو جلد درس گفتارهای اروپا و روسیه او که در بازار نشر ایران نیز با ترجمه خوب فرزانه طاهری در دسترس علاقه‌مندان است، بفرمایید چه ویژگی‌هایی در مارسل پروست دیده شده که در فهرست‌ترین‌های قرن توسط نایاکوف مطرح شده است؟ نظریات نایوکوف درباره پروست و به‌طور مشخص درباره «در جست‌وجوی زمان از دست‌رفته» در حقیقت متناقض و شاید بتوان گفت دوسویه است. او ضمن تحسین و ستایش نثر غنی پروست و توانایی او در کاوش خاطرات و تأمل در آن‌ها، به ویژگی مهم پروست در نوشتن که پرداختن بسیار به جزئیات، استفاده از مجلات و پاراگراف‌های بلند و توصیف و تشریح – به‌زعم او – بیش‌از‌حد است، رویکردی انتقادی داشت. گمان می‌کنم مجموع این ویژگی‌ها که نیمی از آن مورد تحسین نویسنده‌ای مانند نایوکوف بود و نیم دیگر مورد انتقادش، از پروست نویسنده‌های بزرگ و ماندگار ساخته است.

ویل دورانت در کتاب تفسیرهای زندگی فصل زیادی را به مرور پروست اختصاص داده و در آن به تکررگرای در نثر او به تفصیل پرداخته است. نظر شما در این باره چیست و هر چند «تکررگرای» معمولاً برای توصیف جهان ادبی پروست به کار نمی‌رود، اما به‌هر حال تنوع تجربیات، دیدگاه‌ها و تفسیرهای گوناگون از واقعیت از ابعاد انکارناپذیر آن‌را ه هستند. «در جست‌وجوی زمان از دست‌رفته» شاید از معدود آثار تاریخ ادبیات باشد که در آن جنبه‌های مختلف زندگی، ساز و کار حافظه در پرداختن به خاطرات، ادراک و روابط انسانی قابل مشاهده است. شاید بتوان این‌ها را عناصری دانست که بیان‌گر نوعی از «تکررگرای» در رویکرد ادبی پروست هستند.

ادبیات دنیا در قرن نوزدهم در تسخیر غول‌های ادبی روسیه همچون تولستوی و داستایفسکی بود اما با ورود قرن کهنه به آغاز قرن بیست، فرانسه با پروست و رومن رولان و سارتر و کامو همه نگاه‌ها را به خود جلب کرد و سایه

احساس و شناخت

«احساس و شناخت؛ ساختن ذهن آگاه» نوشته آنتونیو داماسیو که ترجمه آن را محمدعلی آرامی برعهده داشته، شامل پنج فصل «درباره بودن»، «در باب ذهن و هنر جدید بازنمایی»، «درباره احساسات»، «درباره آگاهی و شناخت» و «پایان منصفانه سخن» است که به مواردی همچون مغز و بدن، سازمان‌های عصبی به عنوان پیوسته‌های طبیعت، محتویات ذهن، ساخت تصویر ذهنی، تبدیل فعالیت عصبی به حرکت و ذهن، ذهن‌های ساختگی، ذهن گیاهان و حکمت شاهزاده چارلز، بازدهی بیولوژیکی و خاستگاه احساسات، آگاهی گسترده، اولویت جهان درونی و گردآوری اطلاعات می‌پردازد. می‌گویید ارائه یک مطلب با کمترین واژه‌ها و در

سنگینی بر ادبیات روسیه انداخت، تحلیل شما در این باب چیست؟

راستش به عقیده من ادبیات فرانسه و روسیه در تحولات ادبی جهان در قرن بیستم به یک اندازه سهم داشتند و نمی‌توان ادعا کرد ظهور نویسندگان بزرگ در عرصه ادبیات یکی از این دو سرزمین، ادبیات سرزمین دیگر را به حاشیه رانده است. قرن بیستم در فرانسه، قرن شکل‌گیری جنبش‌های مهم ادبی مانند سوررئالیسم و اگزیستانسیالیسم و مطرح شدن نویسندگانی همچون آندره برون، کامو، سارتر و دیگران بود. دغدغه‌های این گروه از نویسندگان و آثاری که خلق کردند در شکل‌گیری اندیشه‌های مهم ادبی و فلسفی جهان نقش بسیار مهمی داشتند. برای روسیه هم قرن بیستم قرن انقلاب و تحولات اجتماعی و سیاسی بزرگ بود. به‌رغم تمام این تنش‌ها و تحولات، گمان نمی‌کنم بشود به‌راحتی ادعا کرد غنای ادبیات فرانسه نویسندگان بزرگی مثل ماکسیم گورکی، الکساندر سولژنیستین، پاسترناک و بسیاری دیگر را به سایه رانده است.



عدم‌اهدای نوبل ادبیات به صاحب اثری همچون «در جست‌وجوی زمان از دست‌رفته» از سوی منتقدان بسیاری

یک‌جور غفلت تاریخی قلمداد شده است

داستایفسکی می‌گوید ترجمه آثار بالزاک بزرگ‌ترین مشوق من بود برای نوشتن و آن سوئو تولستوی در وصیت‌نامه خود به فرزندانش می‌گوید: دروازه‌های ادب و هنر از زیر طاق پیروزی پاریس می‌گذرد. چه پارامترهایی در ادبیات فرانسه و این دو غول ادبی را به جنین موضوع‌گیری‌هایی رسانده است؟

شاید بتوان گفت آنچه تحسین نویسندگان روس، همچون داستایفسکی و تولستوی، را بر می‌انگیخت بیشتر تنوع در سنت‌های ادبی و عمق اندیشه در ادبیات فرانسه بود. ادبیات فرانسه، به‌خصوص ادبیات قرن هفدهم با آثار نمایشنامه‌نویسانی چون مولییر یا راسین، تاثیر شگرفی بر ادبیات اروپا داشت. علاوه بر این نویسندگان روس اغلب غنای زبان فرانسه و ظرفیت این زبان برای بیان ظرایف و پیچیدگی‌ها را تحسین می‌کردند. تولستوی به‌رغم انتقادهایی که به برخی ابعاد ادبیات فرانسه داشت، مثل پرداختن بیش‌از‌حد به زبان و دیالوگ‌های بسط و پیچیدگی که به‌زعم او متون را از صداقت تهی می‌کرد، شیفته رئالیسم فرانسوی به‌خصوص در آثار بالزاک و فلوربر بود. داستایفسکی مجذوب شخصیت پردازی‌های بالزاک و تحلیل‌های عمیق او از سرشت انسان بود. به‌هر روی فرانسه مهد شکل‌گیری بسیاری از جنبش‌های ادبی مثل کلاسیسیسم، رمانتیسم، سمبولیسم و اگزیستانسیالیسم است و تاثیر هر یک از این جنبش‌های ادبی بر ادبیات اروپا و به تبع آن ادبیات روسیه انکارناپذیر است. پرداختن به جنبه‌های روانشناختی و کندوکاو سرشت انسان در رمان‌های نویسندگانی همچون فلوربر، استاندال و بالزاک، فلسفه فرانسه و جهان‌بینی متفکرانی مثل مونتسکیو، روسو و ولتر که بر شکل‌گیری تفکر اجتماعی و سیاسی در اروپا و همچنین در روسیه تاثیر بسزایی داشت، انسان‌گرایی و دغدغه عدالت در نویسندگان فرانسوی که نویسندگان اخلاق‌گرای مثل تولستوی را مجذوب

خود می‌کرد... همه این‌ها عناصر بر سازنده جایگاه مهم ادبیات فرانسه در جهان هستند.

صاحب‌نظران «در جست‌وجوی زمان از دست‌رفته» پروست را کتابی ناهمخوان، سخت‌خوان و مخاطب‌عام‌نابند می‌دانند و استدلال‌شان، جستارهای گاه ۵۰ صفحه‌ای پروست در لابه‌لای داستان است. چرا؟ گمان می‌کنم پاسخ شما در پرسش‌تان مستتر است. دلیل محبوب نبودن این اثر نزد مخاطب عام، به قول خودتان، جستارهای طولی و پیچیدگی متن و پرداختن به جزئیات است. این ویژگی‌ها، که به‌عقیده من نقطه قوت این اثر هستند، نه تنها مخاطب عام که همان طور که در بالا هم اشاره کرده‌ام، حتی نویسندگانی مثل نایوکوف را هم پس می‌زند.

اگر با من هم عقیده باشید که ادبیات فرانسه از نیمه دوم قرن نوزدهم به اوج رسید و در نیمه اول قرن بیستم شکوفایی تکررناپذیری را تجربه کرد، این مهم در نیمه دوم قرن بیستم از طور که گذشت بود و هست ادامه پیدا نکرد. تحلیل شما چیست؟

به عقیده من می‌توان ادبیات نیمه دوم قرن بیستم فرانسه را، به‌واسطه تحولات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، متفاوت دانست اما نمی‌توانیم جایگاه آن را در تاریخ ادبیات نازل‌تر از ادبیات نیمه اول قرن بیستم یا نیمه دوم قرن نوزدهم بدانیم. یکی از مهم‌ترین مباحثی که بعد از جنگ‌های جهانی اول و دوم و در سال‌های پس از ۱۹۵۰ مطرح شد، مسئله ادبیات متعهد بود. نیمه دوم قرن بیستم دوران پرداختن به مسائل و مضلات سیاسی و اجتماعی بود نظیر جنگ الجزایر، جنبش‌های آزادی‌بخش آفریقا، حقوق مدنی، فقر، جنگ سرد و نابرابری جنسیتی و نژادی. از اتفاقات مهم در سال‌های پس از ۱۹۵۰ مطرح شدن ادبیات فمینیستی و خلق ادبی در حوزه مسائل مربوط به زنان بود با آثار درخشان نویسندگانی مثل مارگریت دوراس یا ناتالی ساروت. جان گرتز جنین «مان‌نو» که فرانسه با نویسندگانی مثل آلن رب‌گریه، کلود سیمون و دیگران، ادبیات پس از جنگ و پرداختن به جنبش‌های آزادی‌بخش و مبارزه با استعمار و همچنین تاثیر فرهنگ‌های مختلف بر ادبیات فرانسه نظیر ادبیات فرانسوی کشورهای شمال آفریقا و ظهور نویسندگانی مثل طاهر بن جلون، همه این‌ها تحولات مهم ادبی در نیمه دوم قرن بیستم را شامل می‌شوند.

فرانسه پیشترین نوبل‌های ادبیات را در قرن بیستم از آن خود کرد؛ اما با این همه پروست همچون کافکا، تولستوی، هنری جیمز، وولف با همه قابلیت‌ها و شایستگی‌ها به آن نرسیدند. چرا؟

گمان می‌کنم فرایند انتخاب برنده نوبل در هر دوره‌ای از تاریخ به عوامل زیادی از جمله سلیقه شخصی اعضای کمیته و مسائل و رویدادهای سیاسی – اجتماعی آن دوره مرتبط است. مشخصاً درباره پروست تا این حد می‌دانم که عدم‌اهدای نوبل ادبیات به اثری همچون «در جست‌وجوی زمان از دست‌رفته» از سوی منتقدان بسیاری یک‌جور غفلت تاریخی قلمداد شده است.

فرانسه در کنار ادبیات، در نقاشی، موسیقی، نمایشنامه نویسی، فلسفه، جامعه‌شناسی و حتی روانشناسی در همین بازه زمانی ۱۸۵۰ – ۱۹۵۰ بسیار درخشید، چه پارامترهایی در این همه موفقیت چشمگیر و مثال‌زدنی نقش داشته است، چه آنکه خوب می‌دانیم در همین سال‌های شکوفایی هنر پاریس دو جنگ جهانی را نیز تجربه و از قربانیان درجه اول آن دو جنگ بوده است.

ب‌عقیده من یکی از عوامل مهم در این مورد سنت است. دیرینه زنده نگهداشتن موسسات و رویدادهای فرهنگی در فرانسه است به‌طوری‌که حتی در سال‌های جنگ بسیاری از هنرمندان سیاسی از هنرشان به‌عنوان ابزار برای نقد وضعیت حاکم استفاده می‌کردند. در فاصله میان ۱۸۵۰ تا ۱۹۵۰ تحولات بزرگی در زمینه نوآوری و ساخت‌فضاهای نمایشگاهی و گالری‌ها در فرانسه اتفاق افتاد. تغییرات بزرگ در فناوری و تکنولوژی و شکل‌گیری جنبش‌های بزرگ هنری نظیر امپرسیونیسم در سال‌های دهه

برداریم. «آنتونیو داماسیو پرفسور علوم اعصاب، روان‌شناسی و فلسفه و مدیر موسسه مغز و خلاقیت در دانشگاه کالیفرنیا جنوبی در لس‌آنجلس است. داماسیو که هم به‌عنوان متخصص بیماری‌های مغز و اعصاب و هم علوم اعصاب آموزش دیده، کمک‌های اساسی در درک عاطفه، تصمیم‌گیری و آگاهی داشته و تاثیر عمده‌ای در علوم اعصاب، روان‌شناسی و فلسفه گذاشته است. او یکی از پراستادترین دانشمندان در سراسر جهان است. آخرین کار او به نقش هم‌ایستایی در طراحی روباتیک می‌پردازد. «احساس و شناخت؛ ساختن ذهن آگاه» در ۱۲۷ صفحه، به قیمت ۹۰ هزار تومان و با شمارگان ۳۰۰ نسخه به چاپ رسیده است.

ادبیات

آرمان‌ملی



۱۸۷۰ و پس از آن پست‌امپرسیونیسم، سمبولیسم در واپسین سال‌های قرن نوزدهم و کوئیسم و آوانگارد در سال‌های ابتدای قرن

بیستم، این دوران را به یکی از شکوفاترین و غنی‌ترین دوره‌های هنر و ادبیات فرانسه تبدیل کردند.

از ترجمه‌های شما اخیراً مجموعه نمایشنامه‌های آلبر کامو تحت عنوان «انسان، عشق، عدالت» به چاپ دوم رسیده است، تحلیل شما از نمایشنامه نویسی در فرانسه چیست و نقش کامو به‌عنوان فیلسوف و نویسنده در تبیین جایگاه نمایشنامه‌نویسی فرانسه چه بوده است؟

به‌طور کلی شاید بتوان گفت ادبیات نمایشی فرانسه به‌واسطه تعدد جنبش‌های هنری این سرزمین تاثیر شگرفی بر ادبیات نمایشی جهان داشت. نمایشنامه‌نویسان بزرگی مثل مولییر، ناتواریسم در آثار نمایشی امیل زولا در قرن نوزدهم و تئاتر ابسورد قرن بیستم به‌ویژه در آثار کامو، همه سهم بزرگی در شکل‌گیری صحنه تئاتر جهانی داشته‌اند. آلبر کامو به‌عنوان یکی از شاخص‌ترین چهره‌های ادبیات نمایشی فرانسه و به‌ویژه تئاتر ابسورد، با دغدغه‌های اگزیستانسیالیستی‌اش جایگاه ویژه‌ای در نمایشنامه‌نویسی فرانسه دارد. او با تأمل و غور در مسائل وجودی انسان و دغدغه آزادی و تقابل برای کشف معنای زندگی، شخصیت‌های نمایشنامه‌هایش را در وضعیت‌های پیچیده‌ای خلق می‌کند و آن‌ها را وادار می‌کند در جهانی به‌ظاهر بی‌معنا به دنبال معنا باشند. طغیانی که عنصر کلیدی آثار کاموست در نمایشنامه‌هایش هم کاملاً محسوس است به‌طوری‌که شخصیت‌ها در مواجهه با ظلم یا پوچی چنان دست به طغیان می‌زنند که گذرشان از وضعیت قابل‌فهم انسانی و تبدیل شدن‌شان به شخصیت‌هایی غریب و دور از جهان ملموس ما به یک واکنش سیاسی بدل می‌شود. پرسش‌های فلسفی مطرح شده در آثار نمایشی کامو، دغدغه‌های شخصی‌اش، تقابل عشق با مبارزه برای عدالت و تأملاتش درباره زندگی و مرگ در کنار زبان بی‌پیرایه‌اما زیبا و پیچیده‌اش در نمایشنامه‌ها، او نویسنده‌ای ساخته است که نه فقط در داستان‌نویسی که در ادبیات نمایشی فرانسه و جهان هم جایگاهی انکارناپذیر دارد.

با توجه به حرفه مترجمی‌تان، تحلیل شما به عنوان مترجمی کاربلد و آشنا با زبان فرانسه در ترجمه زنده‌یاد مهدی سحابی که تنها ترجمه در دسترس زبان فارسی از در جست‌وجوی زمان از دست‌رفته است، چیست؟

همان‌طور که خودتان هم اشاره کردید تنها ترجمه فارسی «در جست‌وجوی زمان از دست‌رفته» حاصل زحمات، بی‌شک شبانه‌روزی، مهدی سحابی است.

در مقابل چنین کار بزرگی پیش از هر حرف و نقد و نظری باید کلاه احترام از سر برداشت. بدهی‌های من در ترجمه‌های از روانه بازار آمد. اگر ترجمه حقیقتاً بهتری از این اثر بخوانم، اگر مانند ترجمه آقای سحابی، از زبان اصلی به فارسی برگردانده شده باشد، اگر پیشنهادهای بهتری در ترجمه آن ارائه شده باشد، اگر به‌واسطه دسترسی آسان‌تر به منابع احتمال خطا در ترجمه مجدد پایین‌تر باشد، و هزاران «اگر» دیگر... باز هم کلاه احترام از سر خواهم برداشت برای مترجمی که دست‌به‌کار با ترجمه چنین اثری شده است.

سوال بعدی، سوالاتی کلیشه‌ای و تکراری‌ست، فاصله ادبیات ایران در حوزه رمان‌نویسی با ادبیات غرب و خصوصاً فرانسه انکارناشدنی است، تحلیل شما و راهکارهای پیشنهادی‌تان در این باره چیست؟

راستش تحلیل درخوری درباره تفاوت‌های داستان‌نویسی ایران و فرانسه ندارم. گمان می‌کنم ادبیات هر سرزمینی تاریخ مربوط به خودش را زیست می‌کند و ادبیات ایران هم اوچ و حضیض منحصر به‌خود را داشته و خواهد داشت. چرا که زیست و گذشته مردم هر نقطه‌ای از جغرافیا، که نویسندگان آن خاک را هم در بردارند، متفاوت است از تاریخ و گذشته سرزمین‌های دیگر. اما یک راهکار خوب وجود دارد برای ارتقای، نه فقط ادبیات، که هنر و، در معنایی جامع‌تر، فرهنگ ایران: خواندن، خواندن و خواندن



معرفی کتاب

احساس و شناخت
ساختن ذهن آگاه
آنتونیو داماسیو
ترجمه محمدعلی آرامی